



• در آمد:

امید شهید سعیدی به فطرت پاک جوانان و توان بالقوه این نسل در ایجاد و پیشبرد تحولات اجتماعی، وی را بر آن داشت تا بخش اعظم انرژی و وقت خود را صرف آموزش و تربیت آنها کند. این گفت‌وگو شرح و تفسیر شیوه های آن شهید سعید است.

■ «شهید سعیدی و جوانان» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین علی متبحری

نوری بود در دل تاریکی...

می شدند و فقیه برجسته‌ای بودند، بنابراین یک بعد از شخصیت ایشان، بعد علمی بود. بعد دوم شم سیاسی و احساس مسئولیت سیاسی در مقابل اسلام و قرآن و مملکت و نسل جوان آن روز بود، در حقیقت می توان گفت که این شم سیاسی را در ملازمت حضرت امام به دست آورده بودند. آیت‌الله سعیدی با امام نه فقط رابطه استاد و شاگردی که رابطه مریدی و مرادی داشتند و پیوند و علاقه آن دو، متقابل بود که در مکاتباتی که بعدها بین این دو بزرگوار صورت گرفت، کاملاً محسوس است. بعد از آنکه ماجرای قرارداد کاپیتولاسیون و بعد سرمایه‌گذاری امریکایی‌ها در ایران مطرح شد، شاید ایشان حداقل در تهران تنها بزرگواری بودند که خروشیدند و فریاد زدند و اطلاعیه‌ای صادر کردند مبنی بر اینکه سرمایه‌گذاری امریکایی‌ها در ایران، بسیار خطرناک و از قرارداد ننگین کاپیتولاسیون و قرارداد تنباکو هم بدتر است، لذا ایشان روی این مسئله تاکید فراوان داشتند و در مسجد، به خصوص در شب‌های شنبه سخنرانی‌های حاد و آتشینی داشتند و جمعیت هم از نقاط بسیار دور می آمد و گاه حتی در فصل زمستان هم، غیر از شبستان و حیاط و فضاهای مختلف مسجد، خیابان‌های اطراف هم پر می شدند و بعد هم ایشان را دستگیر یا ممنوع المنبر می کردند. پادم هست ایشان می فرمودند مرا ممنوع کرده‌اند که منبر نزوم، من هم نمی روم و ایستاده صحبت می کنم. همیشه در لحنشان طنزی وجود داشت. ایشان در آن مقطع نوری در تاریکی بودند و فریادگری بودند که مردم را بیدار و آگاه می کردند. در جلسات شنبه معمولاً در باره چه موضوعاتی صحبت می کردند؟

ایشان از مبانی اعتقادی و تفسیری و حدیث استفاده می کردند. یکی از احادیث زیبا و کوتاهی که از ایشان به خاطر مانده و در بسیاری از مواقع بسیار کاربرد داشته، این حدیث است که می فرمودند: «اذا اراد الله به عبداً خيراً حی اسبابه» زمانی که خدای متعال بخواهد خیری را برای

در معیت ایشان به تهران بیاییم. برای افتتاح مسجد و تشریف فرمائی آقای سعیدی جشن با عظمتی گرفته شده بود و خطیب شهر، حجت الاسلام آقای فلسفی در آن مجلس منبر رفتند و به اعتبار حضور آقای سعیدی، حدیث شریف «السعيد من سعد فی بطن امه و شقی من شقی فی بطن امه» را خواندند و در باره سعادت و شقاوت بحث کردند و روی سعادت آقای سعیدی متمرکز شدند و بحث آن روز را به پایان بردند. این مقدمه تشریف فرمائی آیت‌الله سعیدی به تهران و مقدمه آشنائی بنده با ایشان بود.

نوع برنامه‌ها و فعالیت‌های شهید سعیدی در مسجد موسی بن جعفر (ع) چه بود؟
آیت‌الله سعیدی در حقیقت یک شخصیت جامع الاطراف بودند، بدین معنا که از نظر موقعیت علمی، محضر اساتید برجسته مشهد از جمله ادیب نیشابوری، علمای بزرگواری مانند حاج میرزا هاشم آملی، حاج آقای مجتبی و حاج آقا مرتضی قزوینی را که از چهره‌های برجسته بودند، درک کرده بودند. در قم آیت‌الله بروجردی و سپس آیت‌الله خمینی را درک کرده و از جمله برجسته‌ترین شاگردان ایشان محسوب

شهید سعیدی در سخنرانی بسیار صریح‌اللهجه بودند و ابائی نداشتند از اینکه مسائل را خیلی باز، صریح و شفاف، بیان کنند، زیرا غرض ایشان حقیقتاً این بود که در مورد خیانت‌ها و ظلم‌های رژیم افشاگری شود.

شروع آشنائی شما با آیت‌الله سعیدی از کی و چگونه بود؟
اولاً شاهد یاران متشکریم که زحمات زیادی را در تهیه مجموعه ارزنده‌ای درباره شهید بزرگوار آیت‌الله سعیدی متقبل شده است. آشنائی من با آیت‌الله سعیدی برمی گردد به زمانی که این بزرگوار برای امامت مسجد امام موسی بن جعفر (ع) در خیابان غیائی که حالا معروف به خیابان آیت‌الله سعیدی است، دعوت شدند. در آنجا هیئتی محلی به نام هیئت کاظمیه فعال بود و مؤسسان و بنیانگذاران آن هیئت این مسجد را ساختند که در واقع پیوندی است بین هیئت کاظمیه و نام مقدس موسی بن جعفر (ع)، در آن زمان رسم بود که وقتی می خواستند فردی را برای امامت مسجدی بیاورند، از یکی از علما یا مراجع می خواستند که فردی را انتخاب کند. البته علما و مراجعی، هم در تهران و قم و مشهد و نجف اشرف بودند، ولی به خاطر اینکه بعضی از افراد آن هیئت سوابقی در فدائیان اسلام داشتند و با شهدای فدائیان از جمله نواب صفوی، سید عبدالحسین واحدی، خلیل طهماسبی، محمد واحدی آشنا بودند و برخی هم به خاطر مبارزاتشان زندان رفته بودند و برخی هم مخفیانه زندگی می کردند و با چهره‌های درخشانی چون شهید مهدی عراقی و آقای عسکروالادی سوابقی داشتند، موجب شد که از میان همه مراجع به سراغ امام خمینی بروند که در آن روزگار در قم تشریف داشتند و از آیت‌الله خمینی خواسته شد که یکی از شاگردان خود را برای چنین موقعیتی و مسجدی اعزام فرمایند. ایشان هم از میان همه شاگردانشان آیت‌الله سعیدی را انتخاب کردند. آیت‌الله سعیدی و آیت‌الله خزعلی در ساعت ۱۰ صبح در صحن حضرت معصومه (س) مباحثه داشتند. قرار شد در آن ساعت ایشان را ملاقات کنیم که در آن جمع، بنده هم حضور داشتم. پس از این ملاقات، زمینه دعوت ایشان به تهران فراهم شد. زمانی که قرار شد ایشان به تهران تشریف فرما شوند، باز بنده توفیق داشتم که همراه با سایر دوستان، از قم



بنده مقرر کند، خود او اسباب و علل و زمینه‌هایش را فراهم می‌سازد. ایشان یک سوره قرآنی، روایت یا نکته‌ای اخلاقی را مطرح می‌کردند و گره‌های اجتماعی را در حدی که برایشان مقدور بود می‌گشودند و در جاهائی که اقتضا داشت، وارد مسائل سیاسی می‌شدند و تکلیف خود را انجام می‌دادند.

آیا جذابیت منبرهای ایشان به دلیل طرح مسائل مبارزاتی و سیاسی بود یا در خطابه، فنون خاصی را هم به کار می‌گرفتند؟

ایشان در سخنرانی بسیار صریح‌اللهجه بودند و ابائی نداشتند از اینکه مسائل را خیلی باز، صریح و شفاف، بیان کنند، زیرا غرض ایشان حقیقتاً این بود که در مورد خیانت‌ها و ظلم‌های رژیم افشاگری شود و همان طور که قبلاً هم اشاره کردم، ایشان با مرحوم امام قدس سره در ارتباط بودند و به صورت نامه یا صور مختلف دیگر از منویات امام مطلع می‌شدند، آن مباحث را مطرح و مسائل روز را بیان می‌کردند.

آیا از طرف امام و جوهات هم دریافت می‌کردند؟

ایشان از طرف امام نمایندگی داشتند. عده‌ای از آقایان روحانیون که قبلاً از امام اجازه داشتند، بعدها نه تنها در جهت اعتلای راه و اندیشه امام حرکت نکردند که به نوعی در خدمت توجیه رفتارهای رژیم هم برآمدند. حضرت آیت الله سعیدی در مورد چنین افرادی از امام کسب تکلیف کردند و امام در پاسخ فرمودند: «اگر این افراد به نحوی که شما اظهار می‌دارید، چنین شیوه‌ای را در پیش گرفته‌اند، از این تاریخ نماینده من نیستند و اجازه ندارند به نیابت از من کاری بکنند».

در سال ۴۵ ظاهرأ ایشان سخنرانی می‌کنند و می‌گویند که عده‌ای از مأمومین از مباحثی که ایشان مطرح می‌کنند، ناراضی هستند و در نامه‌ای هم به امام، از دست متحجرین گلایه می‌کنند. آیا شما از این گلایه ایشان چیزی به یاد دارید؟

بله، این امری طبیعی است که در هر عهد و زمانی مسائل و مشکلات زیادی هست. الان هم هست. آیا می‌شود گفت همه ائمه جماعات و همه مأمومین راضی هستند؟ خیر، همیشه افراد ناراضی وجود دارند. آن روزها چه بسا بیشتر هم بودند، چون می‌ترسیدند گرفتار بشوند، زندان بیفتند، در مغازه‌شان را ببندند، لذا به دلیل شرایط بسیار خفقان‌آوری

که سازمان امنیت ایجاد کرده بود، همه از همدیگر می‌ترسیدند و حتی اعضای خانواده به هم اعتماد نداشتند و می‌ترسیدند حرفی بزنند و برادرشان ساواکی باشد. بعضی از افراد شناخته شده بودند و دیگران در مقابل آنها حرف‌هایشان را سانسور می‌کردند. کسانی هم شناخته شده نبودند، بعضی‌ها اعتراض می‌کردند که آقا چرا این حرف‌ها را می‌زنی و برای همه دردسر درست می‌کنی؟ آقا می‌فرمودند: «من از بیان آنچه که آن را صحیح می‌دانم، دست برنمی‌دارم.» و بسیار بیان صریح و فصیحی هم داشتند و شعارشان همان چیزی بود که حضرت امام می‌فرمودند که ما مأمور به ادای تکلیف هستیم، مأمور به نتیجه نیستیم. ایشان می‌گفتند این تکلیف و وظیفه راه من است. کسانی که مایل هستند منزل و جا و مکان من معلوم است. اگر مایل نیستید، مسجد هم نمی‌آیم. من که از مسجد برای خود دکان درست نکرده‌ام دعوتم کردند، آمدم، نخواهند، می‌روم.

در اسناد ساواک آمده که ایشان با هیئت‌های مؤتلفه در ارتباط بوده و قصد داشته تشکیلاتی به نام «حزب خمینیسیم» را راه‌اندازی کند. آیا اساساً شهید سعیدی به کار تشکیلاتی اعتقاد داشتند و ارزیابی شما از این برداشت‌ها چیست؟

مرحوم شهید سعیدی دو نوع نقش داشتند، یکی فردسازی و دیگری گروه‌سازی. فردسازی بدین معنا که افرادی را، مخصوصاً جوانان را، انتخاب می‌کردند چون می‌دانستند جوان‌کانون عاطفه و انرژی و استعداد است و به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) سرزمین دل جوان سرزمینی خالی است که اگر بپذیری در آن افشاندن شود به نمر می‌رسد، لذا یادم هست که ایشان محافل کوچکی از جوانان تشکیل می‌دادند و برای آنها تدریس می‌کردند. با تمام توان علمی و فقهی، در اوج تواضع بودند و کوچک‌ترین ابائی از تدریس ابتدائی‌ترین دروس به جوانان نداشتند. اگر بین مردم و خانواده‌ها و افراد مختلفی اختلاف وجود داشت، مجدانه سعی در حل آنها داشتند. به علاوه ایشان برنامه جامع و وسیعی برای آموزش خانم‌ها و دختر خانم‌ها و نسل جوان آن روز داشتند. یکی از کسانی که آن روزها شاگردان آقای سعیدی محسوب می‌شدند، خانم دباغ هستند. خانم دباغ شخصیتی هستند که در پارسی هم در خدمت امام بودند و هنگامی هم که امام می‌خواستند برای گورباچف پیام بفرستند، از میان این همه خانم‌های درس خوانده و حوزوی، خانم دباغ را به عضویت هیئت اعزامی انتخاب کردند. این خیلی مهم است. معلوم می‌شود که حضرت امام اولاً برای خود این خانم شخصیت و جایگاه ویژه‌ای را قائل بودند، از سوی دیگر می‌خواستند جایگاه و شان زن مسلمان ایرانی را به جهانیان بفهمانند. یادم هست که شهید آیت الله

می‌گفتند این تکلیف و وظیفه و راه من است. کسانی که مایل هستند منزل و جا و مکان من معلوم است. اگر مایل نیستید، مسجد هم نمی‌آیم. من که از مسجد برای خود دکان درست نکرده‌ام دعوتم کردند، آمدم، نخواهند، می‌روم.

سعیدی چیزی شبیه به راهپیمائی‌های امروز ما، از خانم‌ها تشکیل می‌داد و به صورت گروهی حرکت می‌کردند که همین نشانه وحدت و یکپارچگی و شکوه آنها در سطح منطقه ما بود، بنابراین ایشان حتماً به حرکت‌های مبارزاتی معتقد و علاقمند بودند، ولی شرایط به گونه‌ای بود که بیش از این نمی‌شد حرکت کرد.

آیا ایشان با تشکلی‌های دیگر ارتباط داشتند و می‌خواستند در مسجد تشکلی را راه‌اندازی کنند؟

ایشان با تشکلی‌هایی چون هیئت مؤتلفه ارتباط داشتند. البته هیئت مؤتلفه به شکل آشکار فعالیت نمی‌کرد. اساساً به دلیل شرایط بسیار بسته خفقان کسی نمی‌توانست باز حرکت کند و شیوه صحیح مبارزه هم مخفی بود. به نظر بنده ایشان خودشان فکر می‌کردند که باید به شکل گروهی فعالیت کرد.

تهیه و پخش جزوات توسط ایشان در پی دستیابی به چه اهدافی بود؟

افرادی که اهل مطالعه و فضل بودند، مقالاتی را می‌نوشتند که معمولاً هم به اسم خودشان منتشر می‌شد، مثل حالا که بعضی از مساجد انتشاراتی دارند. آنجا هم همین طور بود. یکی از فعالیت‌های فرهنگی مسجد هم همین بود. مثلاً یادم هست جزوه‌های منتشر شده به نام اقتصاد اسلامی یا تعاون اسلامی و نظایر اینها که در حقیقت نوعی کار فرهنگی بود. ظاهراً برخی از جزوات را خود ایشان تهیه می‌کردند، از جمله جزوه‌ای با عنوان «منتظران حقیقی و منتظران مجازی». آیا از این جزوه اطلاعی دارید؟

خیر، متأسفانه از این جزوه اطلاع ندارم و مایلم بدانم چه مطالبی داشته است.

معمولاً خودشان سخنرانی می‌کردند یا سخنران‌هایی را هم دعوت می‌کردند؟

سخنران دعوت می‌کردند، ولی مردم مثل مسجد هدایت که به اعتبار آیت‌الله طالقانی می‌آمدند و یا مسجد جلیلی که به اعتبار آیت‌الله مهدوی کنی می‌آمدند، به مسجد موسی بن جعفر (ع) هم به اعتبار آیت‌الله سعیدی می‌آمدند. سخنران‌ها در آن مقطع سخنران‌های معمول و متعارف و رایج بودند، البته در میان آنها یکی دو نفر چهره‌های مبارز هم بودند.

یکی از خطبائی که در آن مسجد منبر رفتند، مرحوم آشیخ محمدرضا نیک‌نام امیری بود که به مناسبت شهادت حاجت‌الاسلام قریشی صحبت کردند و دقیقاً یادم هست آیه‌ای را که در طلیعه منبر مطرح کردند. این آیه بود: «و اما من خاف مقام ربه‌عن‌الہوا» و بعد در پیرامون این آیه سخنرانی کردند و بعد هم وارد مسائل سیاسی شدند و نتیجه آن سخنرانی که آن شب خیلی هم شلوغ بود و عده بسیار زیادی از مردم آمده بودند، این شد که این بزرگوار را دستگیر و به سه سال زندان محکوم کردند و شکنجه‌ها دادند. چنین چهره‌هایی می‌آمدند، اما کسانی هم که چندان انقلابی نبودند، وقتی به مسجد شهید سعیدی می‌آمدند، می‌دانستند چه متاعی را باید ارائه بدهند تا خریدار داشته باشد.

از قصیه آقای برقعی چیزی به خاطر دارید؟
دیدگاه شهید آیت‌الله سعیدی نسبت به سید ابوالفضل برقعی این بود که در ابتدا آیت‌الله سعیدی از ایشان تعریف و حمایت می‌کردند، به طوری که حتی وقتی می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند که مثلاً این آقا در فلان جا در باره این موضوع چنین حرف‌هایی زده، قبول نمی‌کردند و می‌گفتند کار به جایی رسیده که هرکسی درباره علما به

خودش اجازه اظهار نظر می دهد. به مرور زمان آیت الله سعیدی متوجه شدند که دیدگاه او انحرافی است و حرف هایش بونی از دیدگاه های وهابیت دارد و حرف های آنها را تبلیغ می کند، لذا با کمال صلابت و صراحت و حقیقت جوئی روی موضع قبلی خود پافشاری نکردند و نظر خود را شفاف بیان کردند.

اهداف جلسات امر به معروف و نهی از منکر چه بود؟

قرار بود با چالش های اخلاقی و خانوادگی، توسط افرادی که آموزش های لازم را دیده و همه آداب و شرایط این کار را می دانستند، مواجهه صورت بگیرد. می دانید که امر به معروف و نهی از منکر، شرایط و آدابی دارد تا مؤثر واقع شود و نتیجه عکس ندهد، چون اگر بخواهد در جانی تأثیر منفی بگذارد، جایز نیست، لذا ایشان جلساتی را در منزل خود و مسجد تشکیل می دادند. بعد خانه ها و آقایانی که آموزش دیده بودند، بر اساس دستورالعمل های ایشان، عمل می کردند.

ارتباطات و مرادوات ایشان با مردم منطقه چگونه بود؟

یکی از ویژگی های بارز ایشان اخلاق حسنه ایشان بود. سعه صدر و صبر و مدارای ایشان بود که مردم را گردشان جمع می کرد که اگر چنین نبود، «ولو كنت حولك»، از اطراف ایشان پراکنده می شدند. همان طور که مردم به خاطر حسن اخلاق رسول الله (ص) بود که به ایشان می گرویدند و این گرایش، تنها از بعد سیاسی نبود، در مورد آیت الله سعیدی هم اخلاق حسنه، تواضع، آغوش باز و چهره خندان ایشان مردم را به سوی ایشان جذب می کرد. به تعبیری می توان گفت که مرحوم آیت الله سعیدی یک ستاد کمک های مردمی داشتند و افرادی تحت نظارت ایشان به خانواده های مستضعف کمک می کردند و غیر از آن اگر خود ایشان با موردی مواجه می شدند، حتی اگر پولی نداشتند، از وسایل منزل یا شخصی خود، حاجت فرد را بر طرف می کردند که نه تنها احسان، بلکه به نوعی، ایثار بود.

ممنوع المنبر شدن ها و دستگیر شدن های شهید سعیدی در مسجد چه تأثیری می گذاشت؟

نمازگزاران دودسته بودند. یک دسته افرادی بودند که از این قضیه متاسف می شدند و غصه می خوردند که چرا آقا را گرفته اند و چه کنیم. افرادی هم بودند که بی تفاوت بودند یا می گفتند هرکسی خربزه می خورد، باید پای لرزش هم بنشیند، ولی باز این توفیق هم برای بنده حاصل شد که به اتفاق پسر بزرگشان، حجت الاسلام محمد آقا سعیدی، رفتیم زندان قزل قلعه و با شهید سعیدی دیدار کردیم. در قزل قلعه برخلاف زندان های قصر و اوین، روحانیون لباس خودشان را داشتند و امکان این هم بود که در کنار هم باشند، البته مامورین در اطراف بودند، ولی آزاد بودند که با هم صحبت کنند. مادر چنین فضایی با ایشان ملاقات می کردیم. ذکر این نکته را هم ضروری می دانم که یکی از مبارزان آن زمان مرحوم آیت الله فومنی بودند که مسجدشان در میدان خراسان، سنگر و پایگاه تبلیغ و مبارزه بود و ایشان هم مسائل سیاسی را مطرح می کردند. گاهی هم من در آنجا شرکت می کردم و مامورین هم بیرون از مسجد بودند و هر وقت می خواستند مداح یا سخنرانی را بگیرند، مردم آنها را از روی پشت بام ها فراری

شخصیت آیت الله سعیدی، جامع الاطراف بودند. ایشان به تربیت نسل جوان اهمیت فوق العاده ای می دادند و وقت می گذاشتند، لذا نسل جوان حاضر ما اگر از این شخصیت ها الگو برداری کنند، می توانند برای انقلاب و جامعه، بیش از پیش مفید باشند.

می دادند. آیت الله فومنی را هم مکرر دستگیر می کردند. یکی از این ملاقات ها ایشان هم تشریف داشتند. به ایشان گفته شد که آزادند و می توانند بروند. مرحوم فومنی لباس پوشیدند و راه افتادند. گفتند وسایلتان را نبردید، گفتند باشد، برمی گردم! مطمئن بودند که دوباره ایشان را دستگیر می کنند.

موضوع آخرین دستگیری ایشان چه بود و از آن رویداد چه خاطره ای دارید؟

موضوع دستگیری آخر ایشان اعتراض علیه سرمایه گذاری آمریکایی ها در ایران بود. من در آن دوران در مشهد درس می خواندم. یک روز پدرم حاج محمد تقی متبحری از تهران به من زنگ زدند و گفتند آیت الله سعیدی را به شهادت رسانده اند و شما یک جوری، مطلب را به آقای طباطبائی بگوئید. بعد از ظهر بود که من به منزل ایشان رفتم و خدمت ایشان رسیدم. البته طبیعی است که این جور اخبار را نمی شود، یکمرتبه گفت و باید مقدمه چینی کرد. ایشان متوجه شدند که حادثه ای اتفاق افتاده، منتهی نمی دانستند که موضوع چیست. به من فرمودند: «اگر آقای سعیدی محاکمه صحرائی شده یا می خواهد بشود، باید به نوعی تدبیر کنیم، اگر هم ایشان را اعدام کرده اند و کار تمام شده، باید جور دیگری برخورد کنیم.» گفت: «قضیه همین است و ایشان در زندان به شهادت رسیده اند.» ایشان برادرشان را خواستند و ایشان را در جریان قرار دادند و مجالسی را که داشتند به برادرشان واگذار کردند و به تهران آمدند و این، مبدأ اقامت ایشان در تهران شد که هنوز هم در آخرین منزل

شهید آیت الله سعیدی اقامت دارند و مسجد موسی بن جعفر (ع) را اداره می کنند و امام جماعت آنجا هم هستند. هم صبح ها بعد از نماز صحبت می کنند و هم شب ها معمولاً تشریف می آورند و صحبت می کنند و به هر حال هنوز هم پایگاه گرمی است و به نظر بنده نفس قدسی و روح متعالی شهید آیت الله سعیدی، هم حاکم است و هم نقش دارد، چون هنوز هم جوانان جذب این مسجد هستند و پرشورترین مسجد منطقه است.

آیا در مراسم های ترحیم پس از شهادت ایشان شرکت داشتید؟

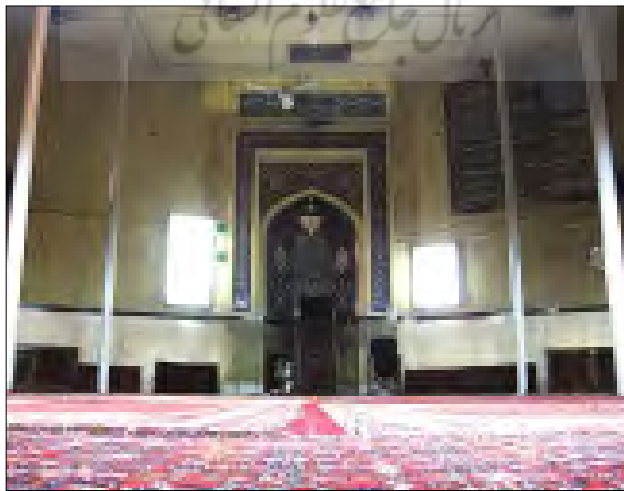
پس از شهادت ایشان، ساواک آمد و در مسجد را پلمپ کرد، ولی مرحوم آیت الله طالقانی و جمعی از دوستانشان آمدند و پلمپ را شکستند و وارد مسجد شدند و در آنجا اجتماعی شد و یکی از آقایان مبارز منبر رفت و در پایان هم به مناسبت اینکه آیت الله سعیدی در زندان به شهادت رسیده بودند، روضه امام موسی بن جعفر (ع) هم خوانده شد. پس از آن هم با حضور چشمگیر مردم، ساواک نتوانست جلوی مجالس بزرگداشت را بگیرد و دخالت آنها تمام شد.

تأثیر شهادت ایشان را در منطقه و در نهضت چگونه ارزیابی می کنید؟

شهادت هر شهیدی، مانند خونی است که در پیکر جامعه می دود و قلوب را احیا می کند، چنانچه ما در دوران دفاع مقدس، به خوبی این تأثیرات را می دیدیم، چون نشأت گرفته از مکتب دینی ماست. یک نفر از سربازان امریکائی در عراق کشته می شود، در امریکا تظاهرات ضد جنگ می شود، اما هر یک از جوانان ما که در جبهه ها شهید می شدند، خانواده ها نه تنها تظاهرات نمی کردند که بقیه برادرها و اقوام آنها هم تصمیم می گرفتند به جبهه بروند و شهید می شدند، لذا چنین حالتی بود، البته اغلب خلاء حضور آیت الله سعیدی به شدت احساس می شد. از سوی دیگر شهادت مظلومانه ایشان بود که در سلول، عمامه را به گردن ایشان انداختند و با ضرب و جرح به شهادت رساندند. بعد هم اعلام نکردند که ایشان را شهید کرده اند، بلکه با ماشین ساواک آمدند در خانه آیت الله سعیدی و بعد هم کسانی را که ایشان را از قم به تهران دعوت کرده بودند، سوار ماشین کردند و به قم بردند. مرحوم پدرم می گفتند من فکر می کردم مراد دستگیر کرده اند و انتظار داشتیم سر از ساواک و شهربانی در بیاورم، ولی ماشین افتاد در جاده قم و من می دیدم که آمبولانسی گاهی از ما جلو می افتد و گاهی عقب می ماند و همین که وارد قم شدیم، به طرف وادی السلام رفت و من تازه متوجه شدم که آیت الله سعیدی را به شهادت رسانده اند. وقتی به وادی السلام رسیدیم، به آنها گفتم تا شما کارهایتان انجام می دهید، من می روم زیارتی می کنم و برمی گردم که آنها موافقت کردند. من می خواستم به بهانه زیارت به بیوت علما بروم و اطلاع بدهم که چه اتفاقی پیش آمده.

و سخن آخر؟

شخصیت آیت الله سعیدی، جامع الاطراف بود. ایشان به تربیت نسل جوان اهمیت فوق العاده ای می دادند و وقت می گذاشتند، لذا نسل جوان حاضر ما اگر از این شخصیت ها الگو برداری کنند، می توانند برای انقلاب و جامعه، بیش از پیش مفید باشند.



مسجد موسی بن جعفر (ع)